

خبرها

سه نشانه جدید برای تفسیر فضای

مجازی و واقعی ایرانی

«تواصل می‌دونی یه میلیارد چه قدره؟»

دیالوگ ماندگار دهه ۹۰

حمیدرضا بوابی

۱. بیاید یک تمرین ذهنی ساده انجام دهیم. اگر مرد فحاش ضارب پلیس که حسابی از خجالت پلیس بی نوا درآمد و این روزها فیلمش حسابی جنجال کرده است متوجه می‌شد که حداقل دو دوربین موبایل مشغول فیلمبرداری از او هستند و با احتمال زیادی فیلمش به زودی فضای مجازی را در می‌نوردد؛ قناتارش چه تغییری می‌کرد؟ تصور اینکه هیچ تغییری نمی‌کرد تصور دور از ذهنی نیست. شاید نمایش و اغراقاش را بیشتر هم می‌کرد. یک شخصیت پدید فضای مجازی با یک قهرمان بازی جدید که روی قبلی‌ها را کم می‌کند؛ از خوردن غذاهای ترکیبی حال بهم زن و اعلام پرداخت هزینه‌های دخترکان رنگ و وارنگ و روسری سر کردن پسرها و بقیه ژانگولرهای‌سلیبریتی‌های روزهای اینستاگرام فراتر رفته است و با یک پلیس چند روزی است که ترسیده و زده است. حالا احتمالا او با واکنش تند پلیس چند روزی است که ترسیده و درخفا ساکت است. اما بعید نیست که چند هفته بعد یا چند ماه دیگر پیچی در فضای مجازی به عنوان «صاحب ماشین یک میلیاردی چپ شده توسط پلیس» برزد و حسابی فالوئر جمع کند و ملت ایران هم بریزند در صفحه اش و یک سلیبریتی دیگر به لشکر سلیبریتی‌های ایرانی اضافه شود. تازه بشنوانه ماشین یک میلیاردی هم است و ثروتی و احتمالا رابطه‌ای که او را به این نتیجه رسانده که می‌تواند علیه افسر پلیس اینگونه بشنورد و به این ترتیب سلیبریتی داستان ما از نوع لاکچری‌اش هم خواهد بود. «تو اصلا می‌دونی یه میلیارد چه قدره؟» همان جمله‌ای که از لابه‌لای فحاشی‌های زنده موند ماشین از دست رفته خطاب به افسر پلیس به زحمت شنیده شد هم احتمالا بر صدر صفحه‌اش خواهد نشست. باور نمی‌کنید؟ ستارگان فضای مجازی ایرانی را تبارشناسی کنید. چه شده است؟ اتفاق جدیدی رخ نداده. منطق‌های قدیمی تفسیر رفتار ایرانی‌ها، دیگر جواب نمی‌دهد و پدیده‌ای به نام نمایش با ابزاری به نام اینستاگرام بر صدر عوامل تغییردهنده رفتار و ذهنیت این روزهای ما ایستاده است. معناها تغییر پیدا کرده است؛ رفتارها قابل تفسیر با معناهای قدیمی نیست و منطقی جدید در حال شکل‌گیری و سیطره است. «تو اصلا می‌دونی یک میلیارد چه قدره؟» گزاره ماندگار دوران ماست. هر چند ناخودآگاه و در حین عصیانیت صادر شده است، اما درست، به موقع و دقیقا سر جای خودش ایستاده است. در سالهای انتهایی دهه ۹۰، در روزگاری که چیزی به نام نمایش بر صدر تحولات جامعه ایران ایستاده است. نمایشی پرزرق و برق و حس‌رتبار و جذاب برای همه. روزگاری که در شهرستان‌های ایرانی که تا همین چند سال پیش به در امان ماندن از هجوم طوفان فردگرایی و منفعت طلبی خاص تهران شهره بودند هر روز اخباری مبنی بر کشف یک انبار کالا‌های احکاشده در این وضعیت جنگی اقتصادی به گوش می‌رسد. منفعت بیشتر، ثروت بیشتر و نمایش بیشتر. پسر سفیر ایران با زورآلاتش نمایش می‌دهد و پادای به غنیمت می‌انزارد و می‌گوید می‌خواهید مثل من شوید بروید کار کنید و نمی‌توانید بروید ممبرید و به راستی مخالفان عمده‌اش آرزویی جز مثل او شدن در سر دارند؟ و اصلا ماشین یک میلیاردی مرد هجوم برنده کارکردی جز نمایش داشت؟

۲. انگار واقعا در یک «ترومن شو» می‌واقی هستیم. خبر ازدواج دو بازیگر درجه چندم سینما دست به دست می‌چرخد. خبر محبوب جامعه سلیبریتی باز ایران. ما این بار ماجرا کذب نیست. متفاوت است. همه مراحل ازدواج این دو بازیگر برپا به آژانس‌ها، تبلیغاتی فروخته شده است و این گونه است که ما این روزها در اینستاگرام با فیلم‌هایی مواجه هستیم که از ابتدای مرحله عاشقی شدن این دو بازیگر در یک مسابقه تلویزیونی آغاز می‌شود با آرایش عروس در یک سالن ارایش مجلل ادامه پیدا می‌کند و بعد از آن در یک مراسم جشن نامزدی عقد می‌عروسی خودمندی به لبخوتانی یک قطعه موسیقی جدید از یک خواننده ناشنا توسط عروس و داماد ختم می‌شود. تصور اینکه بعد از ضبط این فیلم‌ها عروس و داماد به پشت صحنه می‌روند و لباس‌های خود را عوض می‌کنند و هر کدام پی کار خود می‌گیرند و برمی‌گردند به زندگی عادی‌شان در شرایط امروز جامعه ما اصلا تصور دور از ذهنی نیست. پشت صحنه‌ای که با کنار زدن همان پرده

انتهای مشهور «ترومن شو» به آن می‌رسیم.

یک نمایش عروسی برای درآمنایی در شرایطی که وضع اقتصادی بحرانی شده است و مگر فرقی هم می‌کند؟ اصلا با هم زندگی کنند یا نکنند. زندگی آنها برای ما تمام شد است حس کنج‌کاو می‌ برای اینکه کدام دو بازیگر با هم ازدواج کرده‌اند و اصلا از یک عاشق شده بودند و مراسم هایشان را چگونه گرفتند و عروس کدام آرایشگاه رفتند حالا ارضاء شده است.دیگر اهمیتی ندارد تا چند سال بعد که خبر طلاق یا حمله شدن عروس منتشر شود و دوباره یک نمایش دیگر و تمداد نمایش‌ها در جامعه ایران به طرز شگفت‌آوری بالا رفته است.هر چند روز یک نمایش فراگیر و وسیع برای خروج از دنیای واقعی و پرسه زدن در دنیای نمایشی این روزهای ما. جالب بودن ماجرا البته آنها ندارد. یک تار موی عروس قصه هم معلوم نیست. یک جناب کامل به شوه‌ای سنتی و مراسم هم عروسی رسمی است نه پارتی های دهه هشتادی. فقط جای یک روحانی آن وسط خالی است که خطبه عقد را جی کند و به همه چیز رسمیت بخشد. داماد هم ریوسفت تازه. آنکارد کرده و دقیق. پهنوش بختیاری یک سلیبریتی نام‌آشنای دیگر که شش میلیون و پانصدهزار ایرانی صفحه او را فالو کرده‌اند؛ عصر همان روزی که اولین ویدئوی این دو بازیگر منتشر شد ماجرا را به روشنی تفسیر کرده بود: «مبارکتون باشه این پیوند «باحال…»». «باحال» صفت مناسبی برای توصیف این دوره به نظر می‌رسد.عروسی که همه چیز باید باحال باشد تا در شمول گزاره‌های ارزشی جامعهت ایرانی به حساب بیاید. آیا این نمایش جذاب و رنگی و باحال روی دیگر سکه «تو اصلا می‌دونی یک میلیارد چه قدره؟» نیست؟ برای همه جوانان و نوجوانانی که نشسته‌اند و دست‌ها زیر چانه، در حال بالا و پایین کردن ویدئوها و عکس‌های دو بازیگر ما هستند و آرزوی داشتن یک ماشین باحال و یک عروس یا داماد باحال و یک عروسی باحال دارند.

۳. ماجرا اما جالب‌تر هم می‌شود. موطلائی کلاهی در صندلی عقب ماشین احتمالا مدل بالایش دو کودک نشاندن است که از آنها به کودک بلوچ تعبیر می‌کند. برای چه ویدئو گرفته است؟ ۹۰۰هزارتایی شنن پیچ اینستاگرامش. او از فیلمبردار می‌خواهد که دوربین را به سمت چهره دو کودک برگرداند. اخلاقیون سنتی احتمالا در همین چند ثانیه به وجد خواهند آمد و منتظر مچ‌گیری موطلائی که چهره دو کودک را نشان دهد و داد و فریاد کنند که حیثیت کودکان ایرانی را به باد دادی با نمایش چهره‌شان و حالا در فردای نامعلومشان دیگر چه طور سر بلند کنند. واما موطلائی کارش را بلند توری چهره دو کودک هاله‌ای انداخته است که تصویرشان دیگر معلوم نیست. دست در جیب بغل کشش می‌کند و چند تارول پنجاه هزارتومانی قرمز بیرون می‌آورد و به کودکان تحویل می‌دهد و می‌گوید آنها از این بعد در حمایت من خواهند بود. صفحه اینستاگرام او ترکیب جالبی دارد. بعد از نوشتن اسمش این سه سطر زیر هم آورده شده است:

بعد از من هیچکس تکرار من نخواهد شد

تابع قوانین جمهوری اسلامی ایران

ماشاءالله لاجول و لا قوه الا بالله العلی‌ العظیم
موطلائی راست می‌گوید. او قوانین خروج از دنیای واقعی و پرسه زدن در دنیای نمایشی را به خوبی رعایت می‌کند. داشتن بایداگر جرم است و مخالف شتون جمهوری اسلامی؟ یا پرسه زدن و عکس‌انباختن با مازراتی و بوگاتی و دیگر ماشین‌های میلیاردی؟ پول دادن به کودکان محروم بلوچ که تنبوق هم دارد. اه از بلوچ‌ها؛ این همیشه محرومان تاریخ ایران که بار سنگین کاهش احساس عذاب وجدان ما ایرانی‌ها را سالها بر دوش کشیده‌اند.

ماجرا عوض شده است و ایمان آوردن به این گزاره اولین قدم شناخت منطق جدید زندگی ایرانی‌هاست. این منطق گیج‌کننده جدید زندگی برای مدیران فرهنگی ایرانی اما فعلا فقط بهت آور است. آنها فعلا مشغول تماشای هیستورالنته برگزاری نمایش و دوره‌های سواد رسانه‌ای.
*ترومن شو: نمایش ترومن فیلمی کمدی، علمی تخیلی و درام به کارگردانی پیتر ویر و نویسندگی اندرو نیکول ساخته سال ۱۹۹۸ میلادی، با بازیگر جیم کری، لارا لوبین، ادی هرس، نوا ابرج و ناتاشا مک‌الون است.فیلم زندگی مردی در نیویورک می‌دهد که زندگی اش بدون ماشین‌های وی به صورت ۲۴ ساعته از شبکه تلویزیونی برای میلیون‌ها نفر در سراسر جهان در حال پخش است. ترومن به واقعیت زندگی خویش شک می‌کند و جهت رسیدن به حقیقت زندگی اش شروع به کاوش می‌کند.

{فرهنگ و هنر }

درباره «تنگه ابوقریب» ساخته بهرام توکلی

فضا و تجربه نبرد

جواد زرین

آمیختگی عمیق مصالح داستانی با کالبد جغرافیایی ازالزامات اولیه فیلمی مانند تنگه ابوقریب است ، فیلم همانطور که از نامش پیداست شرح واقعه ای تاریخی با محوریت موقعیتی عرضی است ، موقعیتی که باید حکایت از استعداد های استراتژیک مکان چه به لحاظ نقش طبیعی و چه از نظر ظرفیت پیشبرد درام در سکانس های بلند کشاکش نبرد داشته باشد و این آمیختگی تجربه تاریخی با چنین زمینه ای در عین تعهد به واقعیت به قالب روایت وارد شود . بهرام توکلی که با فیلم قبلی اش « من دیده گو مارادونا هستم» توانست مهارت خود را در مدیریت صحنه های شلوغ ، پرازدحام و میزاسنس های پیچیده تر به پختگی نسبی برساند حال با چالش های جدیدی در ارائه تصویری قابل لمس از تقابل بر تابل مجموعه عناصرمتعدد انسانی ومحیطی در قالب وفاداری به پیوند های حقیقی آنها در بستر فضاهایی واقعی رو به رو شده.

روایت او با تاکید بر گسترش عرضی موقعیت اولیه در گستره داستان به عنوان فرم روایی و نه استفاده از قالب داستان پردازی کلاسیک ، سعی در تشریح موقعیتی تجربه گرا ، قرین به واقعیت و متمرکز بر دریافت کیفی انسانی از

موضوع جنگ دارد. خط روایت در گامی مهم در جهت ارائه شرایط باور پذیر تاریخی، درباره ای بیست و چهار ساعته مخاطب را با سیری کنترل شده در توقفگاه های مختلفی از حضوری آرم در شهر به یکی از سخت ترین معرکه های تاریخ جنگ میکشاند. یکی از حساب شده ترین این توقفگاه ها شاید اردوگاه دوکوهه باشد، مکث اولیه در حال و هوای سکون و خلوت اردوگاه و پس از آن روایت اتمسفرغالب بر مکان و فضای سیال و روان حاکم بر شخصیت ها، که علیرغم تپ های متفاوت دارای گرایشات هم سو هستند درکنار معنا پذیری متفاوت وقائل به سکون و دلنگی همان عناصر مکانی در زمانی متفاوت، دلالت بر دریافت ظریف و قابل تامل فیلمساز ازاین چنین فضایی متناسب با حضور شخصیت ها دارد. در شخصیت پردازی اما بیش از آنکه به جزئیات روابط و و نقش افراد در خرده روایت های جمعی پرداخته شود، در قالبی تپیکال مجموعه واکنش های شخصی هر کدام را در بستر وقایع توصیف می‌کند، واکنش هایی که الزامی به جهت دهی شدن در راستای سیر بلوغ شخصیتی به شکل رایج سینمایی در خود نمی بینند و هر کدام داستان روپارویی خود را روایت میکنند، مواجهه ای که نه بر پایه کنش متقابل دو قطب مخالف خیر و شر ، بلکه شرح احاطه شخصیت ها توسط اتمسفری است که به وسیله ضد قهرمان به شدید ترین و سخت ترین کیفیت ممکن بارور شده است و در عمل دشمنی دیده نمی‌شود .

توصیف چنین موقعیتی نیاز به اتکا به انتقال تجربه عینیت یافته و ملموس از شرایط جنگ به شکل خلوصی دارد که گرچه فیلمساز تا حد قابل قبولی در انتقال آن موفق عمل میکند اما گرفتار شدن شخصیت ها در اتمسفر دشوار و تقلای مستمر برای بقا در چنین محیطی، از فیلمی که درمتن داستان دلالت به پیروزی و فراری دادن دشمن دارد عملا اثری منفعل بوجود آورده که که تمام تلاش قهرمان هایش زنده ماندن در هوای مسمومیست که ممکن است حتی بعد از پایان معرکه هم تیری از ناکجا آباد بیاید و روی سر شخصیت اصلی بنشیند ، تیری که مشخصا نه از سمت نیروی دشمن که گویی از طرف فیلمساز به علت تمایل خارج از منطق اش برای سالم نگذاشتن شخصیت های اصلی شلیک شده .

به دلیل ضعف در پرداخت چفت و بست های روایی در تعریف خرده پیرنگ ها و تبیین روابط شخست ها ، افراد در لحظات حساس مواجهه با شرایط نبرد به واسطه کارکرد فردی محض در مقام انسانی به منابه پرسوناژ و نه جزیی از یک موقعیت جمعی در روابط متقابل نقش میبپذیرند ، واکنش های شخصیت ها در احاطه موقعیت به واسطه دکوپاژ ماهرانه و در قالب میزاسنس های دشوار در پرداخت فضای ادراکی در مقیاس پرسوناژ، مخاطب را به لحاظ حسی درگیر میکند ولی همین فضا درمقیاس متفاوت ، موقعیت یابی جغرافیایی و جهت یابی نمیشود و به همین علت

علی ربیعی (ع . بهار)

«گاه آرایه ها فرو می ریزند، از خواب برخاستن…تراموی سوارشدن چهارساعت کار در دفتر یا کارخانه…غذای خوب …دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه شنبه! زندگی همواره می گذرد و تنها یک روز است که مثل هیچ روزی نیست و آن آخرین روزی ست که سر بر بالین خواب ابدی می گذاری» یاد هملت می افتم و آن خطابه های جانگناه …آه! اگر بدانی در پی این خواب ابدی چه آرامشی ست خفت و خورای و جبن و تفرقن زمانه را تحمل نمی کنی تا اینجا ی کار کسی نمی داند مقدور ساده بودن یا نبودن را که در هر صورت ختم ماجرا برای بشر با آن همه آرزوها و عقیه دردناک غم انگیز است شاید تا آن روزی که خرد و دل به نقطه تلاقی آدمیت و معرفت رسند هنوز کوره راههای بسیار که باید طی گردد…

و باز تکرار می کند «گاه آرایه ها فرو می ریزند از خواب برخاستن و تن به بیهوده گی مدام دادن «اینها کلماتی ست که از قلم کاموی جوان تراوش می کند و چون هم حس دارند و هم ادراکی هستند خواننده آثار کامو با نویسنده به نوعی همذات پنداری مطلق می رسد و این وضعیت به تعبیری نشانه اوخ خلاقیت هنری کی نویسنده است که می تواند تجربه ها و غمها و شادی هایش را با طیف گسترده ای از خوانندگان به اشتراک بگذارد و بلکه هم شدیدتر در پی آن می تواند موجی ایجاد کند که بازتابش تا سالها و دهه ها بعد از حیات هنرمند ادامه دارد و قطعا رضایت خواننده اثر بزرگترین آرزوی نویسنده است حتی اگر او کامو باشد که از دنیا و مافیهایش گریزان است اما در هر حال انسانی بی نظیر است که با بیرق اعتراض به وضع موجود به جنگ سیاهی ها می رود!

این اواخر کتاب پشت و روی کامو را شروع به خواندن می کنم یعنی اولین کتابی که کامو در ۲۲ سالگی می نویسد والیته با نضوری که از یک نویسنده جوان داشتم آغاز خواندن با کمی آکراه است اما به همان دلایل بالا که نوشتم خیلی زود کتاب پشت و رو نیز همچون آثار دیگرش مرا مجذوب خود کرد کتابی شامل ۵ قصه کوتاه که بیشتر بازتاب دندغه های فکری همیشگی کاموی جوان به مسأله چون زندگی و مرگ است با مضمونی تکراری مثل وزن و قافیه در یک شعر زیبا که حافظ می سراید…عبان نشد که چرا آمدم چرا رفتم! یعنی پوچی مطلق که با تار و بود آدمی ست همانکه خیام نیز سلیس و روان قرنها پیش سرود …آمد شدن تو اندرین عالم چیست …آمد مگسی پدید و ناپیدا شد… شیشه شکننده ای همچون دیواربلندی ست آدمی با پشت و رویی که تفاوتی ندارند و باید منتظر بود که هر آن فرو بریزد…

چهارشنبه ۷ شهریور ۱۳۹۷

خبرها

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی:

جایزه ملی شمس و مولانا راه‌اندازی شود

بخش فرهنگی- وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت جایزه ملی شمس و مولانا راه‌اندازی شود و به مفاخر اختصاص یابد.

به گزارش ایسنا، سیدعباس صالحی در افتتاحیه همایش بین‌المللی شمس و مولانا در محل مقبره شمس تبریزی در خوی اظهار کرد: در سال‌های بعد با کمک وزارت فرهنگ و ارشاد و استانداری آذربایجان غربی و علاقه‌مندان حوزه معرفت و عرفان اسلامی، طراحی و ایجاد جایزه ملی شمس و مولانا در دستور کار قرار گیرد.

او افزود: حوزه‌های ادبیات، هنرهای نمایشی و آوایی و تمام حوزه‌های فرهنگی و هنری متاثر از اندیشه‌های شمس و مولانا هستند و عملیاتی کردن جایزه ملی شمس و مولانا فرصتی برای بهتر شناساندن مفاخر و هویت ملی فراهم می‌کند. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، خوی را به‌عنوان شهری که از گذشته تا کنون مفاخر بزرگی را در خود پرورده است دارای ارزش و هویت مذهبی و تاریخی ارزشمندی عنوان کرد و گفت : در برابر مفاخر، شخصیت‌ها و بزرگان دین و دانش خوی سر تکريم و احترام فرود می‌آوریم و این تاریخ درخشان خوی را باید ارجح نهاد.

او با بیان اینکه وجود مقبره شمس در خوی ظرفیت ارزشمندی است تصریح کرد: شمس تبریزی توانست شعله‌ای را برافروزد و با آن شعله جانی را شعله‌ور کرده و جهانی و تاریخی را سرشار از حیات وجود خود کند.

صالحی ادامه داد: شمس تبریزی مولوی را در برهه ای از عمرش که نه نوجوان و نه جوان تازه به راه افتاده ای است آنچنان مدهوش و شیدای خودش می کند که مولوی دگرگون می شود و عالمی دیگر را می پیماید و جهانی را غرق دوره وجودی جدید خودش می کند. این نشان می‌دهد شمس آتی و اخگری کمیاب داشته است.

او با اشاره به زندگی پررمز و راز شمس تبریزی اظهار کرد: مجموعه مقالات شمس که در مدت دو سال همدمی وی با مولانا به یادگار مانده نشان می دهد شمس تا زمانی که به مولانا نرسیده بود یک تنهای خاص بوده که در مقالات خودش بدان اشاره کرده و می گوید: خدا مرا تنها آفرید.

صالحی با بیان اینکه شمس در دهه ۶۰سالگی عمرش به مولانا رسیده و وی را مانند آیینه وجودی خویش می‌یابد زبان سخن گشوده و سَرّ تنهایی‌اش را بیان می‌کند ادامه داد: آنچه در نگاه شمس می توان یافت اگرچه استمرار یک طریقت معنوی از دوره اسلامی بوده است لیکن شمس این عرفان و معرفت را تجربه کرده و دریافت های خاص منحصر به‌فردی داشته است.

او افزود: غرض از حضورم در همایش شمس و مولانا ادای احترام به مردم فرهنگ‌دوست و مفاخرپرور شهرستان خوی و مزار شمس تبریزی است که ان‌شاءالله این حرکت مردم خوی همچنان ادامه داشته باشد. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به همراه استاندار و سفرای کشورهای خارجی با اهدای گل به مقبره شمس تبریزی ادای احترام کردند. همایش ملی شمس و مولانا به مدت سه روز از پنجم تا هشتم شهریورماه جاری در جوار آرامگاه شمس در خوی با حضور مهمانان داخلی و خارجی در حال برگزاری است.

●●●●●

پخش قسمت جدید

«کلاه قرمزی» در عید غدیر



بعد از خواندن قصه های مجموعه کم کم متوجه می شوم که پشت و رو می توانست آخرین اثر کامو باشد کتابی که اقرار و خلاصه همه کتابهای آینده نویسنده است … در فضایی تلخ و گزنده اما در هر وضعیتی که نگاه کنی برای یک جوان ۲۲ ساله زود است که این چنین بیانیه تلخی و جانکاهی بر علیه زندگی صادر کند و در ادامه تا لحظه تصادف و مرگ در جاده های حومه پاریس این بیانیه را با خود همراه داشته باشد اما چنانکه ابتدا نیز اشاره کرده بدلیل نوع نگاه صادقانه نویسنده کتاب مورد استقبال خوانندگان قرار می گیرد بطوری که بعدها همین یک کتاب او را سارتر و دیگران شاهکار نویسنده می‌دانند …» و اما خلاصه داستان پشت و رو که اولین قصه از پنجگانه کتاب است در باره زنی است که پولی به او به ارث رسیده و او با آن پول، قبر و مزاری برای خویش خریداری کرده و مقبره ای ساخته است و تنها تفریحش این است که از محل زندگی خود به محل گور و مقبره خویش رفته و ساعتهایی را در آنجا میگذراند و بازمیگردد و این کار سبب شده اطرافیان با او همچون جنازه برخورد کنند و خودش نیز به نوعی باورش شود که مرده است « اینکه در پرشورترین لحظات عمر این چنین رنج امیز قصه سرایی کنی احتمالا ناشی از شرایطی ست که کامو را با روحی سرشار از غنای یک نابغه به اینجا می کشاند که مرارت ناشی از زندگی کوتاه را در سیمای کسی ببیند که باور دارد خیلی پیش از اینکه بمیرد مرده است ان هم نه مرده اسمانی و عرفانی که مرده ای صرفا زمینی که خاکسترش را باد با خود بردابقیه قصه ها نیز کمابیش همین مضمون را با خود دارد آخرین قصه ریشخند است که .. پیرزنی نادان که از دانه های تسبیحش لذت بی انتهای میبرد… وحشت تنهایی و مرگ و گفتگوی ناامید کننده با خدایی نامرئی وجودش را فراگرفته است… خدا جز آنکه آدمها را از او جدا کند، کاری برایش نکرده است، همه او را تنها میگذارند و به تفریح خودشان می رسند زیرا انسان وقتی پیر می شود، ترسناکترین چیز برایش این است که کسی به حرفهایش گوش ندهد… از جملات پراکنده در کتاب است که زیاد تکرار می شود

« خوشبختانه ، احساس رحمتی است که شامل ۵ قصه کوتاه که بیشتر صبغه عرفانی دارد» اگر چنان دوست می داشتیم که خود را به کلی نثار آن دوستی می کردم، سرانجام خویشتن خویش می شدم. زیرا عشق انسان را به خود می رساند…» یا « درماندگی به درجه ای که رسید دیگر هیچ چیز به هیچ چیز نمی انجامد، در آخر «بازتاب اثر در خواننده چنان می نماید که امید و نا امیدی هیچ یک پایه ای ندارند و تمام زندگی در یک تصویر خلاصه می شود. اما پرستی چرا تامل نکنیم!؟

بخش فرهنگی – شبکه دو سیما به مناسبت عید غدیر قسمتی جدید از مجموعه «کلاه قرمزی۹۷» را برای مخاطبان تدارک دیده است. به گزارش ایسنا به نقل از روابط عمومی شبکه دو، قسمت جدید مجموعه «کلاه قرمزی ۹۷» پنجشنبه(هشتم شهریور، ساعت ۱۵ مصادف با عید غدیر خم پخش می‌شود) و تکرار آن نیز ساعت ۲۳ همان روز خواهد بود. همچنین روز جمعه ساعت ۲۱ نیز قسمت دیگری از این مجموعه روانه آنتن می شود. مجموعه «کلاه قرمزی» نوروز ۹۷ با عروسک های جدیدی از جمله خونه بغلی، موش، گربه و عروسک «داداش گلم» پخش شد و قسمت‌های دیگری از این مجموعه نیز در اعیاد و مناسبت‌های مختلف روانه آنتن می‌شود. «کلاه قرمزی» کاری است از گروه کودک و نوجوان شبکه دو سیما به تهیه کنندگی حمید مدرسی، کارگردانی و اجرای ایرج طهماسب که با چند نسل از مخاطبان خود همراه بوده و لحظاتی با نشاط را همراه عروسک های این مجموعه به مخاطبان خود عرضه می‌کند.